

تأملی در اندیشه های عین القضات همدانی

دکتر پوران یوسفی پور کرمانی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد انار

چکیده

بر اهل ادب و عرفان پوشیده نیست که عین القضات یکی از کبار مشایخی متصوفه قرن ششم می باشد و دارای تألیفات گرانبها و بی نظیری است اگر آثار وی چنانکه آرزوی خودش بود به دیده انصاف مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد از اتهامات وارده مبرا می گردد و آنچه می گوید از قرآن و احادیث و گفتار عرفا مایه می گیرد. با این وجود سخنانش مجمل و محتمل معانی متعدّد است و همین نکته باعث ریختن خونش می گردد.

رساله شکوی الغریب مجموعه ارزشمندی است که بسیاری از حقایق و اعتقادات وی را آشکار می سازد و در حقیقت مشخص می نماید که اتهامات وارده بر وی چیزی نیست مگر دستاویزی برای قتل وی و با مرگ وی خاطره شهادت حلاج در اذهان زنده می شود.

کلید واژه ها :

عین القضات ، قاضی همدانی ، منصور حلاج ، صوفیه

مقدمه

قبل از هر گونه سخنی راجع به آراء و عقاید صوفیانه عین القضاة که منجر به قتل وی گردید، لازم است نظری به سیاست دینی دوران وی بیفکنیم. پادشاهان سلاجقه، خلفای بغداد را جانشینان واقعی و بر حق پیامبر می دانستند و در تقویت و جانبداری از آنان از هیچ کوششی دریغ نمی ورزیدند و پیرو مذهب حنفیه بودند، مذهب شافعی نیز از مذاهب حاکم بود و غالب صوفیه در این دوره مذهب شافعی را بر مذاهب دیگر ترجیح می دادند. در قرون پنجم و ششم بحث بر سر برتری مذهب حنفی یا شافعی ادامه داشته است. فی الواقع در این عصر علمای دینی بر جان و مال مردم حکومت می کردند. به علت تعصبات مذهبی، دشمنان سرسخت و تندی از میان علمای دینی برای صوفیه وجود داشته است.

«عین القضاة بر اثر حسن بیان و نفوذ کلام خود مریدان بسیاری در میان بزرگان و گروه کثیری از مردم یافته بود که بر مقالات وی شیفته بودند، به همین دلیل بسیاری از علمای شهر بر این جوان تیز هوش حسد می برند. وی به سبب غلبه شوق و صورت عشق و غلیان عواطف صوفیانه خود، بی پروا اسرار صوفیان را فاش می کرد و مذهب

خود را که دنباله نظر وحدت و جودیان بود بی محابا اظهار می نمود و بر منتصبین قوم که با او و دارندگان این گونه افکار دشمنی داشتند به شدت می تاخت . نقاره کدورتی که بدین طریق میان عین القضات و علمای متعصب و عوام الناس ایجاد می شد همواره در حال توسعه بود و در آن روزگار تعصب و غلبه عوام بی تردید به قتل این جوان فاضل بی باک و صوفی زبان آور پایان می یافت و او خود این حال را پیش بینی می کرد» . (صفا ، ۱۳۷۲ : ۳۵۱)

مشایخ متصوفه با همه نفوذی که در عقاید و اندیشه های مردم داشته اند از تکفیر علمای مذهبی در امان نبوده اند و ملحد و کافر خوانده می شده اند . نمونه ای از این رفتار متشرعان بی شرع قتل عین القضات همدانی می باشد . بدین ترتیب که در مرکز دین و خلافت یعنی بغداد اشخاصی به نام عالم دین حکم مباح بودن خون او را به استناد به الفاظ موجود در نوشته های وی به تهمت الحاد و دعوی خدایی صادر کردند و به سرنوشت مرادش ، حسین بن منصور حلاج دچار ساختند .

عین القضات همان آراء و عقاید صوفیان قبل از خود را بیان می دارد . وی به واسطه اطلاعات گسترده ای که از افکار متصوفه داشته در عقاید صوفیانه خود از اندیشه های عرفای قبل از خود به خصوص

حسین بن منصور حلاج و امام محمد غزالی متأثر شده است و در واقع نظریات او تفاوت چندانی با دیگر صوفیان ندارد و دنباله نظریات عرفای متقدم می باشد با این تفاوت که بعضی همچون احمد غزالی رعایت افکار عامه را نیز در بیان عقاید خود لازم شمرده اند . اما عین القضاة همچون مرادش ، حسین بن منصور حلاج به سبب غلبه شوق و غلیان عواطف صوفیانه خود بی پروا اسرار صوفیان را فاش می کرد . وی رموز عرفان را بی پروا و برون از پرده بیان می کرد . تفسیر آیات و احادیث را نیز با بی محابایی و بی باکی انجام می داد . همچنین مذهب خود را که دنباله نظر وحدت وجود بود بی پروا بیان می نمود . اتهام او به الحاد و دعوی خدایی به علت همین بیان صریح و روشن اوست که عوام الناس و علمای متعصب از درک حقایق سخنان وی عاجز بوده اند و راه دشمنی با این صوفی جوان را در پیش گرفته اند .

مطالبی را که امام محمد غزالی و برادرش احمد غزالی و دیگران در کتب خود با احتیاط بیان کرده بودند ، او به واسطه وارستگی و غلبه شوق و در بند خود نبودن با بی پروایی تمام به تجزیه و تحلیل آن مطالب پرداخته است. آتش عشقی که در سینه اش زبانه می کشد او را

بی قرار ساخته و چنان او را از خود بیخود می سازد که جز فنا فی الله کاری ندارد .

گفتار عاشقانه عین القضاة با معشوق ازلی روایت کردنی نیست . سخنانی که در حال سکر و شدت غلیان وجد بر زبان وی جاری می شود و در اصطلاح شطحیات نامیده می شود . او را به چوبه دار نزدیکتر می سازد .

او در رساله شکوی الغریب می گوید : صوفیان را کلماتی است که آنها را شطح می گویند و آن ، هر عبارت نامأنوسی است که در حالت سکر و شدت جوشش وجد ، از گوینده آن صادر می شود و او در چنین حالتی قادر به خویشتن داری نیست . سپس برای تأیید و تقویت گفتارش به سخن بایزید استشهد می جوید :

«انْسَلَخْتُ مِنْ نَفْسِي كَمَا تَنْسَلِخُ الْحَيَّةُ مِنْ جِلْدِهَا فَانظُرْتُ فَإِذَا أَنَا هُوَ .

از خود بیرون آمدم به گونه ای که مار از پوست خود بدر آید و آنگاه خویشتن را در او دیدم . « (عین القضاة ، ۱۳۶۰ : ۶۹)

مانند این سخنان در گفتار صوفیان زیاد است . عین القضاة نیز نمی تواند مستثنی از دیگر صوفیان باشد . او برای رهایی از کج فهمی علمای

متعصب به احادیث استناد می‌جوید . حدیث قدسی را بیان می‌دارد که رسول اکرم (ص) از خدا نقل می‌کند :

«لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أَحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرُهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ».

بنده پیوسته به وسیله دعا و نماز و نوافل به من نزدیک می‌شود تا دوستش بدارم و وقتی دوستش داشتم گوش او می‌شوم که به آن می‌شنود ، چشمش می‌شوم که بدان می‌نگرد و زبان او می‌شوم که به آن سخن می‌گوید . « (همان : ۷۰)

آنگونه که خود عین القضاة می‌گوید اگر قبل و بعد شطحیات مورد تعمق و غور واقع شود مجالی برای متهم کردن وی باقی نمی‌ماند . واژه هایی که به طور اجمال راجع به حضرت حق آورده است که آشکارا در آنها احتمال خطا و صواب می‌باشد ، مانند : استوا ، نزول ، وجه ، سمع و بصر

توضیح و تفسیر این کلمات برای عالمان پوشیده نیست و اظهر من الشمس می‌باشد . بیشتر عوام در آن الفاظ راه را گم کرده اند، اما درک این کلمات نزد عرفا و خواص بسی سهل و آسان می‌باشد .

عین القضاة سرمست از شراب معنوی است و عشق سلطان انوار ازل، عنان عقل را از کف او ربوده است. او می گوید: «آنکه دستخوش چنین حالتی باشد، عقل از او سلب گردد و در جلوه های انوار ازل گم شود و بگوید: سبحانی ما اعظم شانی، چه منزله است و چه بزرگ است مقام من. بدان گفته مواخذه نمی شود.» (همان: ۷۰) او مبتلای غیرت حق است و همچون بلبل از هجران گل خروش و فغان بر می آورد. او رسیدن به خالق را در از خلق گذاشتن می داند. سخن از مستی می آغازد که هشیاران را توان تحمل آن نیست و فتوای قتل او را صادر می کنند.

فلسفه در روزگار قاضی همدانی محکوم و مطرود بود. از میان شاعران و نویسندگان قرن پنجم و ششم کمتر کسی را می توان یافت که از اتهام به کفر و الحاد در امان مانده باشد زیرا آنها را به پیروی از عقاید فلاسفه متهم می کردند. علمای بغداد ترکیباتی چون مصدر الوجود، ینبوع الوجود را اشاره به قدم عالم دانسته و می گفتند به کار بردن این ترکیبات به وسیله قاضی همدانی دال بر آن است که او به قدم عالم معتقد است.

او در شکوی الغریب به دفاع از خود برخاسته و می گوید ، هدف من از آنها آفریدگار جهان است که امام محمد غزالی هم آنها را به همین معنی به کار برده است و معتقد است که حادث بودن عالم را با ادله کافی در کتاب زبده الحقایق ثابت کرده است . این سخن یکی از موارد اتّهام عین القضات می باشد : «انه ينبوع الوجود و انه هو الكل و انه الوجود الحقیقی و ان ما سواه من حیث ذاته باطل و هالك و فان و معدوم و انما كان موجودا من حیث ان القدره الازلیه تقوم وجود او سرچشمه و مصدر هستی است ، او کل و وجود حقیقی است و جز او از جهت ذات ، باطل و هلاک شونده و فنا شدنی و نیستی پذیر است و بود آن از این جهت است که نیروی ازلی به وجودش قوام بخشیده است.» (همان : ۳۷)

عین القضات می گوید منظور من از اینکه : او مصدر و سرچشمه هستی است . بیان این حقیقت است که او آفریننده همه چیز است و کسانی را که سخنانش را به غیر مقصود وی معنی و تفسیر می کنند خطاکار می خواند . او معتقد است ترکیبات ينبوع الوجود و مصدر الوجود معانی متعددی را شامل می شوند که بعضی صحیح و بعضی نادرست می باشند . در این باره می گوید : «اگر آدم منصفی در رساله من تأمل کند در می یابد که دشمن سرزنشگر است ، چه او هدف ما را از

مصدر و ینبوع الوجود، اشاره به قدم عالم می پندارد و من در آن رساله (زبده) قریب ده ورق درباره حدوث عالم سخن رانده ام و برای آن دلیل قاطع اقامه کرده ام و اگر از آن سخن اشاره به نفی علم خدا به جزئیات فهمیده شود برای آن نیز به گونه ای دلیل آورده ام که هیچ عاقلی در آن شک نکند». (همان: ۳۸)

شیفتگان بسیاری از میان بزرگان همچون عزیز الدین مستوفی بر قاضی همدان گرد آمده بودند که کوتاه نظران را یارای دیدار نبود. سالکان بسیاری از مردم به او عشق و اردات می ورزیدند که خشم علمای متعصب را بر می انگیخت و اندیشه قتل صوفی وارسته را آنی از مغزشان برون نمی کردند.

از چیزهایی که دستاویز قتل وی ساختند فصلهایی است که در آنها نیاز مرید را به شیخ متذکر شده است. دشمنانش این عقیده را حمل به مذهب تعلیمیه کرده و او را معتقد به اسماعیلیه دانسته اند که منکر نظر عقلی می باشند و طریق معرفت خدا را تنها نبی یا امام معصوم می دانند. او می گوید نیاز مرید به شیخ موضوعی است که صوفیان در آن اجماع دارند که مَنْ لَا شَيْخَ لَهُ فَلَا دِينَ لَهُ، بی پیر، بی دین است.

و به گفتار رسول اکرم (ص) نیز استناد می‌جوید که فرموده است: مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِثَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ . هر که بی پیشوا بمیرد چون مردگان دوره جاهلیت مرده است.»

در این مورد نیز مغرضین را مخاطب قرار داده و می‌گوید: «دشمن چگونه می‌تواند به این سرزنش استقرار بخشد. در حالی که فصل دوم از آن رساله (زبده الحقایق) مشتمل بر اثبات وجود خداوند عزّ و جلّ از طریق نظر عقلی و برهان یقینی است و روشن است که تعلیمیّه نظر عقلی را انکار می‌کنند و می‌پندارند که تنها راه شناخت خدای تعالی همان نبی یا امام معصوم است.» (همان: ۳۹)

عین القضاة نبوت را کمالات گوناگونی می‌داند که در درجه‌ای ورأی درجه ولایت حاصل می‌شود و درجه ولایت را برتر از درجه عقل می‌داند. او اظهار می‌دارد که قصد من از درجه ولایت این است که ممکن است ولیّ چیزهایی را از طریق الهام دریابد که برای عاقل رسیدن به آن چیزها از طریق عقل ممکن نباشد.

عین القضاة می‌گوید این الهام و ظهور احوال به درجه‌ای بالاتر از درجه عقل بستگی دارد و آنها که زندانی عقل هستند این حالات را منکرند در حالی که اهل تصوّف مدّعی آنها هستند. مخالفان و متشرّعان بی

شرع این سخنان را به عنوان حربه ای علیه او به کار می برند زیرا آنها گمان می کنند هر که مدعی درجه ای بالاتر از مرتبه عقل باشد راه ایمان به نبوت را بر همگان بسته است. سپس چنین استدلال می کنند، عقل است که بر صدق گفتار پیامبران دلالت دارد.

قاضی همدانی به آنها پاسخ می دهد:

«من مدعی نیستم که ایمان به نبوت، به ظهور درجه ای برتر از درجه عقل بستگی دارد بلکه می گویم: حقیقت نبوت، مرتبه ای است برتر از مرتبه ولایت، و ولایت عبارت از درجه ای است و رای درجه عقل، حقیقت شی، یک چیز است و طریقه شناخت و اعتراف به آن چیز دیگر ممکن است که از راه عقل تصدیق درجه ای برای عاقل دست دهد که بعد فی نفسه بدان نرسد. چنانکه گاهی برای محروم از ذوق شعر، تصدیقی حاصل می شود با اینکه خود به بی خبری از حقیقت آن چیز اعتراف دارد». (همان: ۳۷)

اصطلاحات و تعبیراتی چون، «ان الله هو الكثير و الكل و ما سواه

هو الواحد و الجز» پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
خداوند کثیر است و کل و موجودات دیگر واحد و جزء هستند. که صوفیان در بین خود به کار می برند و عین القضاة این معنی را نیز به

کار برده است دستاویزی برای قتل او می‌گردد. دشمنان بر این باورند که منظور وی مرکب بودن آفریدگار و کثیر بودنش به اجزای خود است و این را دلیلی بر الحاد و کفر وی به حساب می‌آورند. در صورتی که آن اصطلاح خاص صوفیان است و درک آن بدون آگاهی به علم تصوف امکان‌پذیر نمی‌باشد. او جواب خصم را بدین گونه می‌دهد: «قصدم این است که تمام موجودات نسبت به عظمت ذات خداوندی چون جزء است نسبت به کل و مثل واحد است نسبت به کثیر، چه همه هستی قطره‌ای از اقیانوس قدرت او هستند. مقصود این نیست که خداوند به اجزای خود کثیر است. خداوند بزرگتر و برتر از آنست که قسمت‌پذیر باشد».

(همان: ۸-۵۷)

اصولاً در سخنان صوفیه مطالبی است که اگر خواننده یا شنونده‌ای از طریق عیب‌جویی به آنها بپردازد مجال فراوانی برای اتهام و انتقاد می‌یابد، تنها صوفیان هستند که به‌کنه این سخنان واقف و آگاهند و آشکار و نهان آنها را می‌دانند.

عین القضاة از هوش و ذکاوت بی‌نظیری برخوردار بود. تالیفات ارزشمند و متعدّد وی حسد عالمان بی‌دین را بر می‌انگیخت. او خود بارها به این حسد‌اشاره کرده و شکایتشان را به خدا می‌برد. در محیطی آکنده از ریا و تعصب، عین القضاة کلمات و اصطلاحات

صوفیه را که ظاهراً مخالف شرع و اسلام بود به کار می برد . او عاشقی بود که جز معشوق نمی خواست ، اما عوام الفاطی چون قرب ، تجلی ، رؤیت را نمی فهمیدند و به گوینده اش هم رجوع نمی کردند تا مقصود او را دریابند ، حکم به الحاد ، حربه این عاجزان کوردل و کوتاه بین بود .

عین القضاة عاشق حسین بن منصور حلّاج بود و سخنان و اشعار او را که خود باعث قتل گوینده شان گردیده بود تأویل و تفسیر می کرد و دعایش در سماع اشعار حسین بن منصور حلّاج بوده و آرزویی جز فنافی الله نداشته است. روشن است که عوام الناس و علمای ظاهر با گوینده و تکرار کننده چینی سخنانی چه معامله ای خواهند کرد .

حلّاج می گوید :

«بینی و بینک انیی یُنَازِ عُنّی فارفع بِفَضْلِكَ انیی من البین.

میان من و تو ، وجود من با من در ستیز است به فضل خودت من

مرا از میان بردار» . (همان : ۷۰)

عین القضاة نیز سخن مراد خود را تکرار می کند :

«پر کن قدح باده و جانم بستان مستم کن و از هر دو جهانم بستان

در هشیاری غمست و سودست و زیان از دست غم و سود و زیانم بستان

با کفر و با سلام بدن ناچار است خود را بنما و زین و آنم بستان»

(عین القضاة ، بی تا : ۲۵۲)

به همین جهت سرنوشتی نظیر سلف خویش پیدا می‌کند و همان اتهام و محکومیت را پذیرا می‌گردد. تا جایی که بعضی او را منصوروی المذهب نامیده‌اند. با آنکه در آن روزگار آوردن نام حلاج و ابراز تمایل به او بسی مخاطرات را در پی داشت با این وجود وی مکرر به انا الحق گفتن وی اشاره می‌کند و به سخنانش استشهاد می‌جوید.

عین القضاة تفاوتی در مذاهب نمی‌بیند و فرقی بین آنها قائل نمی‌گردد. او می‌گوید اسماء بسیار است اما اسم و مسمی یکی است. برای سالک راه خدا شرط‌های بسیار قائل می‌باشد. وی معتقد است هفتاد و سه مذهب باید در دیده سالک یکی باشد زیرا اگر تفاوتی بین آنها بداند فارق است نه طالب. این فرق خود حجاب راه وی می‌گردد و سالک از طلب باز می‌ماند. مذهب را وسیله ای می‌داند که انسان را به خدا می‌رساند، اما آن مذهب در انتهای طلب چیزی نیست جز مذهب مطلوب و محبوب.

وی می‌گوید جنگ هفتاد و دو مذهب و خصومت آنها با یکدیگر بر اثر دوری از حقیقت می‌باشد تشبیه و اشتباه خلق را از حقیقت دور کرده است. اگر فردی را عالم، فقیه، ادیب یا مفتی خوانده. تعدد اسم است اما مسمی یکی است.

عین القضاة معتقد است که هر گاه انسان تعینات را فرو ریزد از خویشتن خود برون آید و بشریت و قالب را افکنده باشد آنگونه که مار پوست می اندازد و تکلیف از او ساقط می گردد .

از نظر عین القضاة ابلیس در کفر خود مؤمن است و در ایمان خود به خدا عاشقی ثابت قدم می باشد ، عاشقی پاکباز است که جز معشوق چیزی و کسی را نمی بیند و جز ذات باریتعالی و معشوق ازلی کسی را شایسته و در خور سجده و پرستش نمی شناسد . قاضی همدانی خودداری ابلیس را از سجده انسان می ستاید، محک محبت را بلا و قهر می داند و دیگر ملالت و مذلت که ابلیس هر دو را پذیرا گشت .

موضوع دفاع از ابلیس را در آثار دیگر صوفیان همچون منصور حلاج می توان دید . عین القضاة نیز بازگو کننده عقیده اوست . در نتیجه فرجامی نظیر مرادش پیدا می کند . عین القضاة با استناد به سخنان حلاج معتقد است محمد (ص) و ابلیس دو جوانمردند که هر یک نیمی از عشق الهی را برگرفته اند .

عین القضاة راه رسیدن به ایمان را در راه یافتن به کفر می داند ، وی معتقد است کفر اقسامی دارد در حالی که خلق همه کفرها را یکی دانسته اند .

«گفتم که کفرها بر اقسام است گوش دار : کفر ظاهر است و کفر نفس است و کفر قلب است . کفر اول که ظاهر است رد یا تکذیب نشان یا علامتی از علامات شرع است که بر عموم مردم مشخص است . کفر نفس، نسبت به ابلیس دارد و کفر قلب نسبت با محمد (ص) دارد و کفر حقیقت نسبت با خدا دارد ، بعد از این جمله حفرو ایمان باشد.» (عین القضاة، بی تا: ۲۰۹)

وی می گوید خداوند از صفت رحمانیت احمد (ص) را و از صفت جباریت ابلیس را به وجود آورد . گناه ابلیس امر مجازی و هدایت محمد (ص) نیز امری مجازی می باشد . سعادت محمد (ص) و شقاوت ابلیس لازم و ملزوم یکدیگر می باشند .

قاضی همدانی فاعل حقیقی را خدا می داند . وی می گوید گیرم گمراهی خلق به وسیله ابلیس باشد ، ابلیس را که آفریده است ؟ محمد (ص) راهبر و راهنماست . محمد (ص) را چه کسی آفریده است ؟ و بدین گونه راهبری و کفر آن دو را مجازی می شمارد .

عرفا قهر و لطف محبوب را یکی می دانند . مولوی می گوید :

عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد ای عجب من عاشق این هر دو ضد

(مولوی ، ۱۳۷۳ ، دفتر سوم : ۱۳۷۵)

آنان معتقدند قهر خداوند عین لطف است . همانطور که گوی را در زیر خم چوگان با قهر و لطف سلطان کاری نباشد . عین القضات می گوید : «دریغا گوی را با آن چه کار باشد که سلطان او را به چوگان لطف زند یا به چوگان قهر ، گوی را با ارادت چه کار باشد .» (همان : ۱۷۹)

ابلیس را عاشقی بلاکش می داند که درد ابدی اختیار کرده است و رحمت و لطف را نصیب محمد (ص) ساخته است .

روح مؤمن را از نور جمال می داند و روح کافر را از نور جلال . مؤمنی که روح خود را می بیند جمال معشوق دیده باشد و کافری که روح خود را مشاهده می نماید جلال معبود را می بیند . در نظر عین القضات ، محمد (ص) و ابلیس مظهری از جمال و جلال خداوند می باشد . آفتاب را نور محمد (ص) می داند و مهتاب را نور ابلیس . عین القضات معتقد است که خداوند در قرآن به نام هر دو سوگند یاد کرده است:

«ابراهیم چون ماهتاب را که نور ابلیس است ، در آن مقام بدید گفت : هذا ربّی ، این خدایم است . که از نور جلال خداست چون آفتاب نور احمدی دید که جان احمد (ص) در آن عالم آفتاب باشد گفت : هذا ربّی . در عالم خدا این دو نور : یکی آفتاب آمده است و یکی ماهتاب . و

سوگند وی بشنو: در این دو مقام: و الشَّمْسُ و ضَحِيهَا و القمر اذا تليها، قسم به خورشید و روشنی آن و قسم به ماه هنگامی که در آید.» (همان: ۲۱۳) وی می گوید تا انسان قدم در عالم کفر نهد به عالم ایمان دست نمی یازد تا فنایی در کار نباشد بقایی دست نمی دهد. هر اندازه در عالم ابلیس فنا بیشتر باشد در عالم محمد (ص) شفا حاصل تر آید.

عين القضاة بلا را بر لطف رجحان می دهد. در بلا نشان و لا می بیند و نزدیکی به آفریدگار را در بلا جاری و ساری می بیند. او سجده نکردن ابلیس را بر آدم به امر خداوند می داند، یعنی که او جز معبود کسی را برنگزید و در عاشقی راست آمد.

عين القضاة تنها گناه ابلیس را عاشقی وی بر خداوند می داند و عاشق شدن خدا را بر محمد (ص) گناه مصطفی (ص) می شمارد. بار امانتی را که بر دوش انسان نهاده شده است ذره ای از گناه محمد (ص) می شمارد یعنی که عشق خداوند نسبت به انسانها می باشد که بر آدمیان قسمت کرده اند و با این همه آدم جز ظلومی و جهولی چیزی را نگفت. با این همه حضرت حق تعالی عذر گناه محمد (ص) را خود می خواهد، قاضی همدانی می گوید اگر ذره ای از گناه محمد (ص) (عاشق شدن خدا بر وی) بر دو جهان عرضه کنند همه به مقام فنا دست می یابند.

اما وی که شریعت پس پشت نهاده است از متشرعان می پرهیزد و آنها را به حال خود وا می گذارد. شریعت را ننگه‌بانی می داند برای ریختن خونش که وی سرسختن از ربوبیت دارد. سرانجام لب از سخن فرو می بندد. دلیل آن را هم اطاعت از محمد (ص) می داند. محمد (ص) از او می خواهد که بیش از این گوهر اسرار را در کف نا محرمان نیفکند.

«دریغا چه خوب بیانی این حدیث را خواستم کردن. اما امشب که شب آدینه بود نهم ماه رجب، شیخ ابو علی آملی گفت: امشب مصطفی (ص) را به خواب دیدم که تو عین القضاة و من در خدمت او می رفتیم و این کتاب تهمیدات با خود داشتی. مصطفی (ص) از تو پرسید که این کتاب با من بنمای. تو این کتاب باوی نمودی. مصطفی (ص) این کتاب را گرفت و گفت ترا که آستین من نه. تو این کتاب به آستین او نهادی. گفت: ای عین القضاة، بیش از این اسرار بر صحرا منه، جانم فدای پای او باد، چون بگفت که بیش از این اسرار بر صحرا منه، من نیز قبول کردم.» (همان: ۴-۲۵۳)

هنگامی که به عین القضاة اتهام الحاد و بی دینی می بندند و او را در بغداد به گوشه زندان می افکنند ناگزیر می شود نامه ای (رساله شکوی الغریب) به علمای همدان بنویسد و در ضمن ردّ اتهامات با استشهاد به ادله و براهین منطقی و نیز آیات قرآنی و احادیث نبوی

اصول ایمان خود را که همان اعتقاد به خدا و حضرت محمد (ص) و روز قیامت می باشد متذکر گردد . هر چند اگر آثار او از روی انصاف مطالعه می شد چنین اتهاماتی بر وی وارد نمی گردید ، اما از آنها که وی راه رسیدن به معشوق را آزاد بودن از هر قید و حدی دانسته است ، کلماتی را بر زبانش جاری ساخته که مجمل و محتمل معانی متعدد است .

محمد (ص) را برگزیده پیامبران می داند . وی به خاتمیت محمد (ص) شهادت می دهد و قرآن را کلام آسمانی می داند که به حضرت مصطفی (ص) وحی شده و به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی (ع) گواهی می دهد . اما دریغ آن گونه که خود پیش بینی کرده بود خورش را ریختند .



نتیجه گیری :

ایراداتی که بر عین القضات گرفتند یکی عدم ایمان وی به روز رستاخیز بود. وی را به عدم ایمان به بهشت و دوزخ متهم ساختند و تکفیرش کردند اما این سالک الی الله می گوید:

« بدان که قبر نخستین منزل از منازل آخرت است و اخباری درباره سؤال نکیر و منکر وارد شده ما به خرد های ناتوان خود قادر به دخل و تصرف در آن نیستیم ... و تمام آنچه در قرآن آمده و اخبار صحیح گویای آنست، حق و راست است بی منازع به آنها ایمان داریم و همچنین به حوضی که هر کس از آن شربتی بنوشد هرگز تشنه نمی شود شیرین تر از انگبین و سفیدتر از شیر است و نیز شفاعت، حق است پیامبران و اولیا و علما و شهدا و عموم مومنان شفاعت می کنند.» (عین القضاة، ۱۳۶۰: ۸۱ و ۸۳)

بزرگترین اتهامی که به عین القضات نسبت دادند و به استناد آن به اباحه خونش فتوی دادند، دعوی خدایی و الوهیت بود زیرا که وی در نتیجه مسأله اتحاد خالق و مخلوق یا فضای مخلوق در خالق با حسین بن منصور همزبان گردیده بود و گفته بود که هر گاه خداوند در قلب مؤمن حلول کند و در اینجا فنای بنده و بقای معشوق صورت می پذیرد

وی برای رفع اتهام در ایمان به خداوند و صفات او چنین می گوید:
 «بدان که خدای تعالی ، وجودی است که تصور عدم را در وی راه نیست
 . یگانه و تجزیه ناپذیر است . ملک کریم و بخشنده و مهربان و صاحب
 جلالت و اکرام و دارنده اسمهای اعظم است در یگانگی و فردیت انباز
 و مانندی ندارد همانند اجسام نیست و قسمت نمی پذیرد . ذاتش ازلی
 و صفاتش سرمدی است.» (همان : ۸-۷۷)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

منابع و مآخذ

۱. احوال و آثار عین القضاة ، رحیم فرمنش ،
۲. ارزش میراث صوفیه ، ۱۳۵۳، عبد الحسین زرین کوب ، تهران ، امیر کبیر.
۳. تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۷۲، ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات ققنوس ، چاپ نهم.
۴. تمهیدات ، عین القضاة همدانی ، تصحیح عقیف عسیران ، کتابخانه منوچهری، چاپ دوم
۵. جستجو در تصوف، ۱۳۵۷، عبد الحسین زرین کوب، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۶. دفاعیات ، عین القضاة همدانی، ۱۳۶۰، ترجمه قاسم انصاری ، کتابخانه منوچهری ، چاپ اول.
۷. سیری در تصوف و عرفان، ۱۳۵۹، محمود عبد الصمدی، تهران، انتشارات شب.
۸. شناخت عرفان و عارفان ایرانی ۱۳۵۴، علی اصغر حلبی ، تهران ، انتشارات زوار.
۹. فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، ۱۳۶۲، سید جعفر سجادی ، تهران ، انتشارات طهوری .
۱۰. مبانی عرفان و تصوف، ۱۳۷۱، قاسم انصاری ، تهران ، انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ اول.
۱۱. مولوی ، ۱۳۷۳، مثنوی ، تهران انتشارات جاویدان ، چاپ نهم .
۱۲. نامه های عین القضاة ، علی نقی منزوی ، تصحیح عقیف عسیران.